

# دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد سوم، تهران، ۱۳۸۰

اویس جلایر

۴۵۴

ترکمنهای ایران، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران، ۱۳۵۹ ش؛ مرگان، زاک، ایران، مطالعات جغرافیایی، ترجمه کاظم ودیعی، تبریز، ۱۳۳۸ ش؛ مشیری، رحیم، جغرافیای کوچ‌نشینان، تهران، ۱۳۷۲ ش؛ معینی، اسدالله، جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت، تهران، ۱۳۴۴ ش؛ نخجوانی، محمد بن هندوشاه، دستور الکاتب، به کوشش عبدالکریم علی اوغلی‌زاده، مسکو، ۱۹۷۶ م؛ وامبری، آرمینیوس، سیاحت درویشی دروغین، ترجمه فتحعلی‌خواجه نوریان، تهران، ۱۳۳۷ ش.  
جعفر اسحاقی تیموری

برای نگهداری کاه، یرمبار یا آمبار چگژ (انباری زیرزمینی برای ذخیره جو و گندم)، تام (کلبه‌ای خشتی یا گلی برای میهمان)، و تام دریا (تنور پخت نان) قرار دارد (شریعت‌زاده، ۸۰/۱، ۱۰۰-۱۰۳؛ بیگدلی، ۳۸۸). شمار اویها در هر اویه با ازدواج مردان افزوده می‌شود (آیروزی، ۸۹؛ شریعت‌زاده، ۹۹-۹۸/۱؛ گلی، ۳۰۷). گاهی نیز بخشی از اوی را با پرده مخصوصی به نام «توتی» جدا می‌کنند تا تازه داماد در آن به سر برد (همانجا).

✓ **اویس جلایر**، شیخ اویس معزالدین والدین (۷۴۳-۷۷۷ ق/۱۳۴۲-۱۳۷۵ م)، دومین و مشهورترین فرمانروای سلسله جلایریان در عراق و آذربایجان.

تزیین و تقسیم‌بندی داخل اوی که وابسته به فرهنگ کوچ‌نشینان ترکمانان دامدار است، به دست زنان انجام می‌گیرد (شریعت‌زاده، ۸۰/۱-۸۱؛ وامبری، ۴۰۲). هراوی از یک بخش مردانه در سمت راست، و یک بخش زنانه در سمت چپ تشکیل می‌شود (لوگاشوا، ۶۰-۶۱). مهم‌ترین ابزار داخل اوی عبارتند از: «ایک سیلک» یا توره مخصوص ابزار پخت نان، «دَرَق» یا ابزار شانه کردن پشم، اسباب خیاطی و آرایش، ظروف آشپزی، ابزار تهیه و نگهداری لبنیات، قالیچه و نم، اجاق و چلک یا بشکه آب و غیره (شریعت‌زاده، ۹۶/۱-۹۸). هر یک از این ابزارها و اسباب به گونه‌ای خاص چیده، و طبقه‌بندی می‌شوند (پورکریم، همانجا؛ شریعت‌زاده، ۹۶/۱). در کنار در و داخل اوی اجاقی برای پختن غذا و نان و گرم کردن خانه می‌سازند (گلی، همانجا؛ برای تفصیل بیشتر، نک: بیگدلی، همانجا؛ شریعت‌زاده، ۹۵/۱-۹۶).

مهم‌ترین مأخذ درباره زندگی وی کتاب تاریخ شیخ اویس، نوشته ابوبکر قطبی اهری، مورخ دربار اوست که تنها بخش کوتاهی از آن باقی مانده است. اما مقایسه همین بخش با گزارش برخی منابع تاریخی دوره تیموری چون ذیل جامع التواریخ رشیدی، نوشته حافظ ابرو (ص ۲۳۷ بی) و مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی (ص ۲۸۸ بی) نشان می‌دهد که این مورخان در ذکر احوال شیخ اویس مستقیم یا غیرمستقیم بر تاریخ شیخ اویس متکی بوده‌اند.

اوی را در روز خوش شگونی که معمولاً هفتم هر ماه است، با مراسم خاصی برپا می‌کنند (گلی، ۳۰۴-۳۰۶؛ شریعت‌زاده، ۹۸/۱-۹۹) و صاحب آن گوسفندی قربان کرده، غذای مخصوصی به نام «چگدرمه» پخته، به مهمانان می‌دهد (همانجا). برچیدن اوی ساده‌تر است و این کار را در یک ربع ساعت انجام می‌دهند (فریزر، ۴۲۰؛ شاهسون، ۲۲۷). اوی را معمولاً با شتر یا ارابه مخصوص حمل می‌کنند (پورکریم، ۴۱-۴۰). امروزه به سبب تحولات فرهنگی و اقتصادی و گسترش زندگی شهرنشینان، از شمار اوی که از مظاهر اصیل و سنتی زندگی ترکمانان است، بسیار کاسته شده است. در چند دهه اخیر، ترکمنها به ساخت خانه‌های ثابت تشویق شده‌اند (مشیری، ۱۴۴). در حال حاضر حدود ۱٪ واحدهای مسکونی دشت ترکمن از نوع اوی است که تنها در میان دامداران کوچرو میوت رواج دارد (بیگدلی، همانجا؛ گلی، ۳۰۷-۳۰۸؛ کمالی و عسگری، ۱۰۹).

شیخ حسن بزرگ، پدر اویس، از امرای برجسته ایلخانان، پس از مرگ ابوسعید بهادرخان (م ۵)، آخرین ایلخان مقتدر ایران، در ۷۳۶ ق/۱۳۳۶ م سلسله جلایریان را در عراق عرب بنیاد نهاد. مادر اویس، دلشاد خاتون که نسب به امیر چویان می‌برد، بیوه سلطان ابوسعید بهادرخان بود (حافظ ابرو، ۱۸۳) که به ازدواج شیخ حسن بزرگ درآمد و اویس از او زاده شد. با توجه به آنکه اویس هنگام مرگ در ۷۷۷ ق، ۳۴ سال داشته (منتخب...، ۱۶۷)، باید در ۷۴۳ ق زاده شده باشد (قس: ابن عماد، ۲۴۱/۶؛ غیاثی، ۹۷-۹۸).

مأخذ: آیروزی، ویلیامز، «تنظیم و تحدید جمعیت از راههای اجتماعی و...»، ترجمه بابک قهرمان، مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران، تهران، ۱۳۵۳ ش، ش ۱؛ اندروز، بیتر، «الاجیق و کومه: چادرهای نندی آذربایجان»، ترجمه و تلخیص صدیقه مصطفوی و ابراهیم سلیمانی، همان، ۱۳۵۶ ش، ش ۳؛ بیگدلی، محمدرضا، ترکمنهای ایران، تهران، ۱۳۶۹ ش؛ پورکریم، هوشنگ، «اینچه بورون»، هنر و مردم، تهران، ۱۳۴۷ ش، ش ۷۳؛ شاهسون، بغدادی، برچیده، بررسی مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایل شاهسون، تهران، ۱۳۷۰ ش؛ شریعت‌زاده، علی‌اصغر، مجموعه مقالات مردم‌شناسی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ فریزر، جیمز میلی، سفرنامه، ترجمه منوچهر امیری، تهران، ۱۳۶۴ ش؛ کسریان، نصرالله و زیبا مرعشی، عشایر ایران، تهران، ۱۳۷۲ ش؛ کمالی، محمدشرف، «ریشه‌یابی ترکمنهای بوم»، مجموعه مقالات مردم‌شناسی، تهران، ۱۳۶۲ ش، ج ۲؛ همو و اصغر عسگری خانقاه، ایرانیان ترکمن، تهران، ۱۳۷۴ ش؛ گلی، امین، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، تهران، ۱۳۶۶ ش؛ لوگاشوا، بی‌بی رابعه،

در این ایام، دودمانهای محلی پس از مرگ سلطان ابوسعید، در گوشه و کنار ایران با یکدیگر به کشمکش مشغول بودند. از آن میان شیخ حسن می‌کوشید بر آذربایجان چیره گردد که توفیقی نیافت و پس از درگذشت او (۷۵۷ ق/۱۳۵۶ م) اویس در بغداد به حکومت نشست. اما به دنبال قتل ملک اشرف چویانی، اویس به آذربایجان لشکر کشید و اخی جوق (م ۵) از امرای اشرف چویانی را که بر آذربایجان مستولی شده بود، شکست داده (قطبی، ۱۷۵-۱۸۰؛ حافظ ابرو، ۲۳۲-۲۳۷)، وارد تبریز شد. وی پس از آنکه گروهی از امرای چویانی را به قتل رسانید (همو، ۲۳۷؛ نیز نک: فصیح، ۹۱/۳)، امیرعلی پیلتن را با سپاهی به تعقیب اخی جوق که به قراباغ پناه برده بود، فرستاد. شکست و گریز امیرعلی، و زمستان سخت آذربایجان، اویس را بر آن داشت تا آنجا را رها کرده، روانه بغداد شود (قطبی، ۱۸۳؛ حافظ ابرو، همانجا؛ عبدالرزاق، ۲۹۴). اما در ۷۶۰ ق پس از آنکه امیر مبارزالدین محمد مظفری تبریز را گرفت، شیخ اویس باز آهنگ آنجا کرد و با عقب‌نشینی امیر مظفری با پیروزی به تبریز درآمد و اندکی بعد فرمان داد تا اخی جوق و امیرعلی پیلتن را به جرم خیانت و توطئه برضد وی به قتل رسانند

the descendants of the 'Utüb in Kuwait and Bahrayn, with that of the Ma'adid of Kaṭar and the dialect of the Emirates, forms a distinct type, although with considerable differences from area to area. This East Arabian dialect type is an offshoot of the Central Najdī type, and is distinguished from it on the one hand, and from the dialect of the earlier coastal settlers, the Hwila, the Ḥasāwīs (inhabitants of the Ḥasā oasis) and the Bahārina the earlier Shī'ī population of Bahrayn, on the other. The dialect type is described amply in Johnstone (1967), the main common characteristics being change of Old Arabic *ḡim* to *y* as in *masjid* "mosque" and *maylas* "madjlis", change of *kāf* and *qāf* to *c* and *ḡ* in fronting environments as in *ciḏi* "thus" and *ḡidr* "pot" and the restructuring of syllables ending with one of the guttural group *kh*, *gh*, *'*, *h* and *h* as in *Ikḥadar* < 'akhḏar "green", *mḡharib* < *maghrib* "sunset", "aray" < 'a'ray "lame", "ḥamar" < 'aḥmar "red" and *ghawa* < *gahwa* "coffee". This commonality of dialect supports the tradition of the 'Utüb themselves as to their Najdī origins.

**Bibliography:** Baron Tido van Knipphausen and Van der Hulst, *A description of the Persian Gulf and its inhabitants in 1756* [in Dutch], General State Archives, The Hague 1889; J.S. Buckingham, *Travels in Assyria, Media and Persia*, 2 vols. London 1830; J.H. Stocqueler, *Fifteen months' journey through untrodden tracts of Khuzistan and Persia*, London 1832; *Historical sketch of the Uttoabee tribe of Arabs, and [Bahrayn] from the year 1716 to the year 1817*, in *Selections from the records of the Bombay Government*, N.S. xxiv (1856), 362-425, repr. in R.H. Thomas (ed.), *Arabian Gulf intelligence*, London 1985; W.G. Palgrave, *Narrative of a year's journey through Central and Eastern Arabia (1862-63)*, 2 vols. London and Cambridge 1865; J.G. Lorimer, *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*, Calcutta 1908-15; Sir Arnold Wilson, *The Persian Gulf*, London 1928; H.St.J. Philby, *Saudi Arabia*, London 1955; H.R.P. Dickson, *Kuwait and her neighbours*, London 1956; R. Bailly Winder, *Saudi Arabia in the nineteenth century*, London 1965; A.M. Abu Hakima, *History of Eastern Arabia 1750-1800. The rise and development of Bahrain and Kuwait*, Beirut 1965; T.M. Johnstone, *Eastern Arabian dialect studies*, Oxford 1967; M.E. Yapp, *The nineteenth and twentieth centuries*, in A.J. Cottrell (ed.), *The Persian Gulf states, a general survey*, Baltimore and London 1980; Talal Toufic Farah, *Protection and politics in Bahrain, 1865-1915*, Beirut 1985; A. Rush, *Al-Sabah. History and genealogy of Kuwait's ruling family 1752-1987*, London 1987; B.J. Slot, *The origins of Kuwait*, Leiden 1991; May M. Al Khalifa, *Muhammad b. Khalifa 1813-1890, al-ustūra wa 'l-ta'rikh al-muwāzi*, Beirut 1997; Hasan b. Muḥammad b. 'Alī 'Al Thānī, *al-Djudhūr al-ta'rikhiyya li-dawlat Kaṭar*, unpubl. ms. (B. INGHAM)

**UWAYS**, the name of two rulers of the Djalāyirids [q.v.], a dynasty of Mongol origin which succeeded to the heritage of the II Khānids in 'Irāk and Ādharbaydjan.

1. **SHAYKH UWAYS (I)** b. Ḥasan-i Buzurg (r. 757-76/1356-74), was the son of the founder of the line and of the Copanid princess Dil-Shād Khātūn bt. Dimashk Kh'ādja b. Čopan. Succeeding to power on his father's death, he probably also brought under his control the fiefs allotted to his brother Sulṭān Ḥusayn when the latter died in 760/1359. Uways made Baghdād his capital, at first acknowledging the suzerainty of the Mongols of South Russia and the Caucasus. The Golden Horde Khān Djanī Beg had extended his authority over Ādharbaydjan, but his son Berdī Beg

was unable to maintain his power over the unruly local Turco-Mongol *amīrs*, and in 760/1359, after an abortive attempt by himself and by the Muẓaffarid of Yazd Mubārīz al-Dīn Muḥammad, Uways managed to capture Tabriz, which his father had lost twenty years earlier. Uways also successfully extended Djalāyirid suzerainty during the years 762-5/1361-4 over the Muẓaffarids [q.v.] of Iṣfahān, Yazd and Fārs, where Muẓaffarid princes were quarrelling over succession to the deposed Mubārīz al-Dīn Shāh-i Shudjā' b. Muḥammad [q.v.].

The later years of his reign were, however, more filled with difficulties. He quelled the revolt in 765/1363-4 of his governor in Baghdād, Kh'ādja Mardjān, but more of a long-term threat were the Turkmen Kara Ḳoyunlu [q.v.] of south-eastern Anatolia, the eventual supplacers of the Djalāyirids in the early 9th/15th century. In spring 767/1366 Uways marched westwards against this enemy, securing Mawsil, Mūsh and Mārdīn before wheeling round to Ādharbaydjan in order to ward off an attack on the Djalāyirid province of Karabāgh [q.v.] by the Shirwān Shāh [q.v.] Kay Kāwūs b. Kay Ḳubādī. Kay Kāwūs was captured and brought back in chains to Baghdād, but released and restored to power as a Djalāyirid vassal (thus attested by coins which were then minted in Shirwān acknowledging Uways).

In 772/1370 the local ruler in Gurgān, Amīr Walī, successor there after the death of Togha Temür [q.v.], attacked Djalāyirid lands in northern Persia but was defeated near Rayy. Uways took the field personally against him in 773/1371, but Amīr Walī was able to occupy Sāwa [q.v.]. Uways was preparing a fresh expedition when he died at Tabriz on 2 Djumādā I 776/9 October 1374 at the age of thirty, so that Djalāyirid attempts to expand eastwards through Persia collapsed. His reign was in fact the high-point of Djalāyirid fortunes, and the dynasty's decline set in after his death.

Uways was the greatest of the Djalāyirid rulers, both as a military commander and as an enthusiastic patron of literature and the arts, being himself a poet, calligrapher and painter. Amongst his eulogists was the poet Salmān-i Sāwadjī [q.v.], whilst his court historian Abū Bakr al-Ḳuṭbī al-Aḥarī wrote for him the general history *Tārikh-i Shaykh Uways* (see Storey, i, 1233, 1269-70).

Coins of Uways are known from a wide variety of mints, from Bākū in the north to Hilla and Baṣra in the south; almost all of them mention the Rightly-Guided Caliphs, i.e. there is very little evidence that Uways had Shī'ī sympathies.

2. **UWAYS (II)** b. Shāh Walad (r. 814-24/1411-21), great-grandson of Uways I, whose mother was the Djalāyirid princess Tandu. Since he came to power as a mere boy, Naṭanzī describes Tandu as his *wazīr*. His sphere of power was limited to Lower 'Irāk and Khūzistān as a vassal of the Tīmūrid Shāh Rukh, until he was killed by the Turkmen chief Shāh Muḥammad in 824/1421; a decade later, Lower 'Irāk was to pass under Kara Ḳoyunlu authority.

**Bibliography:** See that for DJALĀYIR. Primary sources include Aḥarī's *Tārikh Shaykh Uways*, ed. and tr. J.B. van Loon, The Hague 1954, and Mu'īn al-Dīn Naṭanzī's *Muntakhab al-tawārikh*, partial ed. J. Aubin, Tehran 1336/1957. Of secondary sources, see *EI* art. s.v. (V. Minorovsky); Shīrīn Bayānī, *Tārikh-i āl-i Djalāyir*, Tehran 1345/1966; Dorothea Duda, *Die Buchmalerei der Galā'iriden*, in *Isl.*, xlvi (1972), 28-76, xlix (1972), 153-220; G. Herrmann and G. Doerfer, *Ein persisch-mongolischer Erlass*

Uveys

⊕  
200355